

## اشکال یازدهم:

بزرگترین ثمره خطابات قانونیه، اشتراک عاجز و قادر در تکلیف است (و اینکه عاجز هم دارای حکم فعلی است). این در حالی است که طبق آیاتی از قرآن عاجز دارای حکم فعلی نیست (لَا تَكْلَفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)<sup>۱</sup>؛ (لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)<sup>۲</sup>

### ما می گوئیم:

۱. مدعای این اشکال آن است که آیات فوق اولاً مولوی هستند، مراد ایشان از مولوی آن است که شارع در مقام ارشاد به روش عقلا نیست بلکه در مقام آن است که از یک روش که خود در مشرب خویش جعل کرده است خبر دهد، و الاً جمله خبریه است و تقسیم به مولوی و ارشادی نمی شود]  
و ثانیاً تکلیف از روی عاجز برداشته شده است و تکلیف همان حکم فعلی است، ایشان مدعی است که تعبیر «نفساً» می گوید هیچ کس مگر با قدرت، تکلیف ندارد پس قدرت شرط تکلیف است.
  ۲. حضرت امام در حاشیه ای که بر کتاب انوارالهدایه دارند، از آنجا که بر مشرب مشهور مشی می کرده اند، در بیان آیه شریفه فوق و آیه (لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا)<sup>۳</sup> عبارتی دارند که می تواند مشعر به این باشد که پذیرفته اند آیه دال بر آن است که عاجز تکلیف ندارند.  
«أَنَّ إِيْتَاءَ السَّعَةِ وَالْقُدْرَةَ أَيْضًا شَرْطٌ لِإِتْمَامِ الْحُجَّةِ بِقَوْلِهِ: (فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الصَّلَاةِ). إِلَى آخِرِ مَا ذَكَرَ مِنَ الْإِسْتِشْهَادِ بِالْآيَاتِ عَلَى أَنَّ التَّكْلِيفَ مَوْضُوعٌ عَنِ الضَّعْفَاءِ وَالْمَرْضَى وَالْفُقَرَاءِ.»<sup>۴</sup>
- ولی در این باره باید بدانیم که اولاً ممکن است بگوئیم ایشان در این بحث، بر مشی قوم حرکت می کرده اند. و ثانیاً: این کلام با «نفی حکم از عاجز» ملازمه ندارد. چنانکه در پاسخ تفصیلی خواهیم آورد.

<sup>۱</sup> مومنون/۶۲.

<sup>۲</sup> بقره/۲۸۶.

<sup>۳</sup> الخطابات قانونیه، فاضل، ص ۱۱۶.

<sup>۴</sup> ط لاتی/۷.

<sup>۵</sup> انوار الهدایه فی التعلیق علی الکتاب، ج ۲، ص ۷۷.

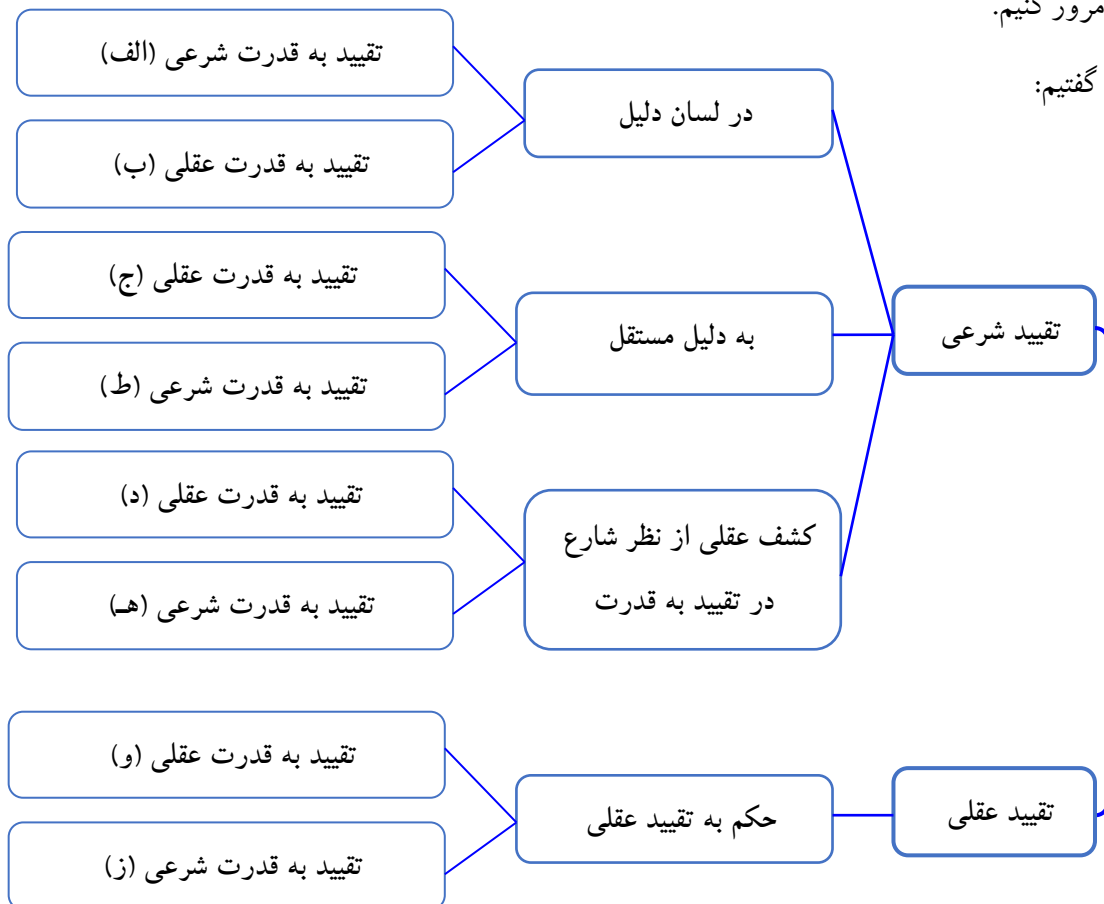


۳. قبل از ارائه پاسخ اصلی لازم است اشاره کنیم که این اشکال، خطابات قانونیه را باطل نمی کند بلکه صرفاً یکی از لوازم آن که فعلیت حکم نسبت به عاجزین باشد را رد می کند، ولی ثمرات دیگر این مبنا به قوت خود باقی است.

۴. برای آنکه پاسخ ما به این اشکال معلوم شود، مناسب است آنچه را ذیل مقدمه ششم امام مطرح کردیم،

مرور کنیم.

آنجا گفتیم:



حال فروض چنین می شود:

• (الف) تقیید شرعی احکام به قدرت شرعی در لسان دلیل:

(تقیید وجوب حج به استطاعت: اگر کسی قدرت عقلی دارد ولی قرض دارد، حج بر او واجب نیست) مثال دیگر: تقیید وجود صوم به قادر: اگر کسی می تواند ولی مریض می شود روزه بر او واجب نیست.

• (ب) تقیید شرعی احکام به قدرت عقلی در لسان دلیل:



(ظاهراً مثال ندارد، چراکه اگر قدرت خاصی مدّ نظر شارع نباشد، لازم نیست تقیید به قدرت عقلی را ذکر کند)

• (ج) تقیید شرعی احکام به قدرت عقلی به دلیل مستقل:  
(امام این را محال می داند ولی مستشکل آن را به سبب وجود آیه شریفه (لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)، واقع می داند.)

• (د) تقیید شرعی احکام به قدرت عقلی از راه کشف عقلی: به این معنی که عقل کشف می کند که شارع احکام خویش را به قدرت عقلی مقید کرده است.

• (ه) تقیید عقلی احکام به قدرت عقلی از راه کشف عقل: (ممکن نیست)

• (و) تقیید شرعی احکام به قدرت شرعی از راه حکم عقل.

• (ز) تقیید عقلی احکام به قدرت شرعی از راه حکم عقل.

• (ط) تقیید شرعی احکام به قدرت شرعی به دلیل مستقل.

امام درباره فرض (الف)، (ب)، (و)، (ز) و (ط) سخن نگفته اند که در پایان می آوریم.

۱. فرض (و) و (ز) چنین قابل تصویر است:

گفتیم که ممکن است بتوانیم فرض دیگری را هم مطرح کنیم: «تقیید عقلی به قدرت شرعی از راه حکم عقل و یا تقیید شرعی به قدرت شرعی از راه کشف عقلی». به این معنی که ممکن است عقل در مواردی بگوید که اگرچه لسان دلیل عام و مطلق است ولی به سبب کشف ملاک، شارع از «گروهی خاص که قدرت عقلی دارند ولی عرفاً معذور هستند»، حکمی را نخواست است. (مثلاً اگر گفتیم کسی که مادر بیمار دارد - اگرچه این فرد قادر است - واجب نشده است) توجه شود که مثال این قسم اگرچه قابل مناقشه است ولی ثبوتاً قابل تصویر است. [در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت]

۲. با توجه به آنچه خواندیم:

امام اصلاً متعرض فرض (الف)، (ب)، (و)، (ز) و (ط) نشده اند. کلام ایشان در این بحث ناظر به سه قسم



(ج، د، هـ) است.<sup>۱</sup>

حضرت امام در ردّ فرض ج و د می نویسند:

«أما شرعا فظاهر، فإنه ليس في الأدلة ما يوجب التقييد بالقدرة العقلية، و لو فرض التقييد الشرعيّ للزم الالتزام بجواز إيجاد المكلف العذر لنفسه، و لا أظنّ التزامهم به، و للزم جريان البراءة عند الشكّ في القدرة، و لا يلتزمون به، و ليس ذلك إلاّ لعدم تقييد شرعيّ. و من ذلك يعلم عدم كشف التقييد الشرعيّ عقلا.»<sup>۲</sup>

توضیح:

۱. فرض (ج): اگر بگوئیم شارع به وسیله یک دلیل عام مستقل همه احکام را به قدرت عقلی مقید کرده است، این سخن باطل است چراکه لازمه اش ۲ تالی فاسد است.
  ۲. اول: افراد بتوانند با اختیار خود را معذور کنند. [چراکه فرض آن است که شارع، این تکلیف را مقید به قدرت کرده است به این معنی که اگر قدرت ندارید لازم نیست عمل کنید. پس فرد می تواند خود را غیر قادر کند]
  ۳. دوّم: اگر شک در قدرت عقلی داریم، شک در اصل تکلیف داریم و لذا براءت جاری می شود.
  ۴. بطلان فرض (د) هم از همین جا معلوم است (عقل کشف نمی کند)
  ۵. پس فرض «ج» و «د» واقع نشده است [لیس فی الادله...]
- امام سپس به فرض (هـ) اشاره می کنند:

«و أمّا التقييد العقليّ بمعنى تصرّفه في الأدلة فهو لا يرجع إلى محصل، بل تصرّف العقل في إرادة المولى أو جعله ممّا لا معنى معقول له، و التقييد و التصرف لا يمكن إلاّ للجاعل لا لغيره. نعم للعقل الحكم في مقام الإطاعة و العصيان، و أنّ مخالفة الحكم في أيّ مورد توجب استحقاق العقوبة، و في أيّ مورد لا توجب لمعذورية العبد، و ليس للعقل إلاّ الحكم بأنّ الجاهل و العاجز و نظيرهما معذورون في ترك الواجب أو إتيان الحرام، من غير تصرّف في الدليل.»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> البته در جواهر الاصول فرض الف هم مطرح شده است، ج ۳، ص ۲۲۳.

<sup>۲</sup> همان، ص ۲۸.

<sup>۳</sup> همان، ص ۲۸.



توضیح:

۱. عقل امکان ندارد در اراده شارع تصرف کند و تنها نفس جاعل می داند که چه چیزی را می خواهد.
۲. البته عقل می تواند بگوید که چه کسی اگر مخالفت کرد معذور است و چه کسی اگر مخالفت کرد معذور نیست، چراکه اطاعت و عصیان حکم عقل است لذا می تواند در حکم خودش تصرف کند.
۳. و لذا عقل می گوید عاجز و جاهل معذور هستند ولی در دلیل تصرف نمی کند.

ما می گوئیم:

۱. با توجه به آنچه در ابتدای بحث گفتیم امام می فرمودند:  
اصولیون می گفته اند «احکام شرعی مقید شده اند به قدرت عقلی» و کاشف از این تقييد هم عقل است- به سبب اینکه به عاجز نمی توان خطاب کرد- پس نظر اصولیون نوع (د) است (تقييد شرعی به قدرت عقلی از راه کشف)  
و امام در کشف عقل (نمی توان به عاجز خطاب کرد) تشکیک کردند و گفتند چنین حکمی در میان «خطابات قانونیه» نیست.

۲. اما به نظر می رسد نظر اصولیون در این بحث باید آن باشد که تقييد از نوع (ه) است. چراکه سخن در این موارد -چنانکه گفته اند- درباره الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً است. یعنی اصولیون می گویند: «وقتی شارع به اهم امر کرده است، مکلفین با توجه به این امر شرعی، قدرت بر مهم ندارند، پس مکلفین نمی توانند مهم را انجام دهند به سبب آن است «باید اهم را انجام دهند». به عبارت دیگر در حالیکه قدرت عقلی بر مهم دارند، قدرت شرعی بر مهم ندارند. توجه شود که اگرچه قدرت عقلی بر جمع بین اهم و مهم موجود نیست ولی «جمع» مورد امر نیست پس اصولیون با توجه به اینکه عقل می گوید خطاب به غیر قادر شرعی ممکن نیست، کشف می کنند تقييد را.

پس: طبق نظر اصولیون، «حکم شرعی به تقييد شرعی، مقید شده است به قدرت شرعی به سبب کشف عقلی» (فرض هـ)

۳. اما با این حال، باز هم کلام امام در جواب به ایشان فرض دارد چراکه امام می گویند «عقل در خطابات قانونیه نمی گوید که خطاب به غیر قادرین به قدرت شرعی قبیح است» و لذا استدلالشان با حفظ این



تغییر باز هم جاری است.<sup>۱</sup>

ما می گوئیم:

با توجه به آنچه خواندیم می توان از اشکال پاسخ گفت:

اولاً: چنانکه گفتیم امام امکان اینکه شارع، احکام را به قدرت عقلی مقید کرده باشد، را منتفی می دانند و به دو دلیل که هر دو از مسلمات فقهی تلقی می شود، چنین امری را ممکن نمی دانند. به همین جهت (و به اضافه ادله ای که بر بطلان انحلال اقامه شد) می گوئیم باید از ظهور آیه در «نفی فعلیت تکلیف در عاجز» دست برداریم و آیه را حمل بر نفی تنجز تکلیف کنیم.

ثانیاً: ممکن است بگوئیم ظهور آیه در احکام شخصی است به قرینه «نفساً» یعنی آیه می گوید ما حکم شخصی به هیچ عاجزی نمی کنیم

[اما این پاسخ با این مشکل مواجه است که در برخی روایات این آیه را به گونه ای تفسیر کرده اند که با حکم کلی سازگار است:

«فی کتاب التوحید باسناده الی ابی جمیلة المفضل بن صالح عن محمد بن علی الحلبی عن اُبی عبد الله علیه السلام قال: ما امر العباد الا بدون سعتهم و کل شیء امر الناس بأخذه فهم متسعون له، و ما لا يتسعون له فهو موضوع عنهم، و لكن الناس لا خیر فیهم.»

«و باسناده الی حمزة بن حرمان قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الاستطاعة الی قوله. قلت أصلحك الله فانی أقول ان الله تبارک و تعالی لم یكلف العباد الا ما یستطیعون، و الا ما یطیقون،

۱. در شماره سال قبل صفحه ۱۷۹ این بحث را به نوعی مطرح کردیم:

«نکته: در این راه حل، یک قاعده مورد اشاره قرار گرفت که چندان به بررسی آن نپرداختیم، قاعده مذکوره عبارت است از «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» توجه شود که اگر گفتیم مکلف نمی تواند هم نماز بخواند و هم ازاله کند پس قدرت بر هر دو در آن واحد ندارد، در این فرض، عدم قدرت، عدم قدرت عقلی است ولی این عدم قدرت عقلی مانع از «امر به جمع بین دو دلیل» است. در حالیکه شارع به «جمع» امر نکرده است.

ولی اگر گفتیم چون مکلف نمی تواند هر دو را هم زمان انجام دهد، پس شارع نمی تواند به هر دو تکلیف در آن واحد، به نحو مستقل امر کرده باشد.

در این صورت، مکلف قادر بر صلوة هست عقلاً، (اگرچه نمی تواند عقلاً جمع کند بین صلوة و ازاله) ولی چون شارع از او ازاله (اهم) را خواسته است، مکلف به سبب اینکه باید به سراغ کار شارع برود، نمی تواند صلوة را به جای آورد. در همین صورت، شارع نمی تواند به صلوة امر کرده باشد چون فرض آن است که مکلف «غیر قادر شرعی» است.»



فإنهم لا يصنعون شيئاً من ذلك الا بإرادة الله و و مشيئته و قضائه و قدره، قال. هذا دين الله الذي

انا عليه و آبائي.»<sup>۱</sup>

ثالثاً: ممکن است بتوان ادعا کرد که آیه در مقام ایجاد روش جدیدی در قبال روش عقلا نیست بلکه همان مذهب و منش عقلایی در قانون گذاری ها و زندگی عادی را برای شارع هم اثبات می کند.

و می دانیم که روش عقلا، آن است که عاجز را معذور می دانند و نه آنکه برای او جعل تکلیف نکرده باشند.

اینکه این آیه اشاره به روش عقلایی داشته باشد، مورد تایید مرحوم طباطبایی هم قرار گرفته است

«فظهر مما ذكرنا أن قوله: لا يُكَلِّفُ اللَّهُ، كلام جار على سنة الله الجارية بين عباده: أن لا يكلفهم

ما ليس في وسعهم من الإيمان بما هو فوق فهمهم و الإطاعة لما هو فوق طاقة قواهم، و هي أيضا

السنة الجارية عند العقلاء و ذوی الشعور من خلقه.»<sup>۲</sup>

شاهد بسیار خوب بر این مطلب آن است که جمله «لا يكلف الله نفساً...» مقول قول مومنین است (به آیه اشاره خواهیم کرد) و ایشان هم به سنت عقلایی خویش توجه داده اند.

رابعاً: در آیه شریفه قرائنی است که دلالت آیه را بر «نفی فعلیت تکلیف در عاجز» رد می کند: آیه چنین است:

«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفِرُّ

بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ.»<sup>۳</sup>

ترجمه: «پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده ایمان آورده، و مؤمنان همگی به خدا و

فرشتگان و کتابها و پیامبرانش ایمان آورده‌اند [و بر اساس ایمان استوارشان گفتند:] ما میان هیچ

یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم. و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزشت را

خواهانیم و بازگشت به سوی توست.»

۱. تفسر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۰۵..

۲. المیزان، ج ۳، ص ۴۴۴.

۳. بقره/۲۸۵.



«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ  
 أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ  
 وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>

ترجمه: «خدا هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی‌کند. هر کس عمل شایسته‌ای انجام داده  
 به سود اوست، و هر کس مرتکب کار زشتی شده به زیان اوست. [مؤمنان گویند:] پروردگارا! اگر  
 فراموش کردیم یا مرتکب اشتباه شدیم، ما را مؤاخذه مکن. پروردگارا! تکالیف سنگینی برعهده ما  
 مگذار، چنان که بر عهده کسانی که پیش از ما بودند گذاشتی. پروردگارا! و آنچه را به آن تاب و توان  
 نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را بیامرز و بر ما رحم کن تو سرپرست مایی پس ما را  
 بر گروه کافران پیروز فرما.»

یک) آیه درباره اصل ایمان آوردن است و عدم تکلیف هم به آن معنی است که چون ایمان امر تشکیکی  
 است، هر مقدار که می‌توانید ایمان بیاورید. و چون اصلاً ایمان واجب فعلی است، آیه می‌گوید اگر نمی  
 توانید معذور هستید.

این مطلب در عبارتی که از المیزان خواندیم، مورد اشاره قرار گرفته بود<sup>۲</sup>

۱. بقره/۲۸۶.

۲. المیزان، ج ۳، ص ۴۴۴.

